شهید عباس گوهری

گفت‌وگوی «جوان» با برادر شهید عباس گوهری از شهدای عملیات بدر

آرزو داشت شهادتش را تبریک بگویند

■ صغری خیل فرهنگ

مدت‌ها در جبهه حضور داشت اما تا زمان عملیات بدر قسمتش نشده بود که در عملیاتی شرکت کند. خیلی مشتاق حضور در میدان بود. یک روز کنار دجله نشسته و از حسرت نبودن در کربلای ۶۱ هجری برای همرزمش روایت کرده بود، از اینکه کاش می‌توانست آب به خیمه‌ها برساند. آنقدر حسرت شهادت در رکاب مولایش حسین (ع) را داشت تا اینکه در شرق دجله در اثر اصابت ترکش به پایش به شهادت رسید و عملیات بدر وعده‌گاه شهادتش شد. همیشه به حال شهدای رفیقش غبطه می‌خورد و خواست خدا بر این بود که او هم به جرگه شهدا بپیوندد. در مجالی کوتاه با برادرش حسن گوهری همراه شدیم تا از روزهای زندگی و شهادت برادرش عباس گوهری روایت کند.

■ من می‌روم تا شهادت...
او در خانه ماند تا برادرش عباس با خیالی راحت در جبهه حضور داشته باشد. او ماند تا برادر رزمنده‌اش عباس گونه در میدان رزم بتازد. حسن گوهری می‌گوید: «برادرم عباس متولد اول فروردین ۱۳۴۴ سمنان بود. او تحصیلات خود را تا سوم دبیرستان در رشته علوم انسانی در دبیرستان دهخدا ادامه داد. با آغاز جنگ لباس رزم پوشید و از طریق سپاه به جبهه اعزام شد. مادر می‌گفت ما هر کاری کردیم از جبهه منصرف شود، نشد که نشد. یک روز دایی‌اش گفت دیگر بس است، بهتر است پیش خانواده‌ات بمانی و کمک‌شان باشی! چقدر جبهه می‌روی؟ عباس گفت من برای دفاع از اسلام و ایران می‌روم و ان‌شاءالله تا شهادت هم باید پیش بروم.»

■ خوش به حالت عباس!
عباس سه مرتبه به جبهه اعزام شد اما موفق نمی‌شد در عملیاتی شرکت کند. تا زمان اجرای عملیات بدر شد. عباس تک تیرانداز بود و در عملیات بدر شرکت کرد. وقت اعزامش گفتم: «خوش به حالت داداش!» خیلی زود منظورم را متوجه شد و گفت: «ناراحت نباش! من به جای تو هم جبهه هستم، تو باش و به مادر و خواهر رسیدگی کن.»

■ آب به خیمه‌ها نرسید...
دوستش می‌گفت یک روز با هم کنار رودخانه دجله نشسته بودیم. عباس نگاهی به دجله انداخت و نگاهی به من کرد و گفت: «ای کاش در کربلا بودیم و آب به خیمه امام حسین (ع) می‌رساندیم! اما حیف که آب به خیمه‌ها نرسید...»

■ فرش خیریه!
آن موقع پایگاه حمزه اسامی خانواده‌هایی را که از نظر مالی در حد خوبی نبودند، ثبت‌نام می‌کرد و اجناسی به آنها می‌داد. مادرم آنجا رفت و برای دریافت یک فرش اسمش را نوشت. آن روزها ما دستمان تنگ بود و حتی یک فرش در خانه نداشتیم. عباس در خانه بود که مادر آمد و از ماوقع برایش گفت.
وقتی حرف مادرم تمام شد، با ناراحتی رو به مادرم کرد و گفت: «مادرجان! چرا این کار را کردی؟ خیلی‌ها نیازمندتر از ما هستند، اینطوری فرصت را از آنها می‌گیری.»

■ نماز اول وقت فوتبالیست‌ها
عباس اهل ورزش فوتبال هم بود. بچه‌ها می‌گفتند میان بازی اگر صدای اذان می‌شنید دست از بازی می‌کشید و مسجد می‌رفت. حسن رودکی از خاطره‌اش در مورد نمازهای اول وقت عباس اینگونه یاد می‌کند: «یک روز میان زمین فوتبال مشغول بازی بودیم و توپ زیر پای عباس بود. منتظر ماندیم که شوت کند. یک دفعه ایستاد و توپ از زیر پایش رد شد.
گفتم بنداز دیگر، منتظر چه هستی؟!
توپ به پای طرف مقابل برخورد کرد. از دستش عصبانی شدم. گفتم چرا ننداختی؟ گفت بچه‌ها! بازی تموم است. صدای اذان است. باید نمازمان را بخوانیم. یکی از بچه‌ها گفت باشد بابا، بعد از بازی می‌خوانیم. گفت اگر بدانی نماز جماعت چقدر ثواب دارد، هیچ وقت این حرف را نمی‌زنی.»

■ گام اول در کار خیر
جواد صیادجو یکی از دوستان و همرزمان شهید از خاطرات همراهی‌اش با شهید عباس گوهری اینگونه روایت می‌کند: «داخل پایگاه بودیم. وقتی فرمانده آمد، به احترامش بلند شدیم. بعد از سلام و احوالپرسی، شروع به صحبت کرد. از کمک، همدلی و بخشندگی امام علی(ع) و... صحبت کرد. در آخر هم گفت خبردار شدیم که یک خانواده فقیر در کوچه فلان زندگی می‌کند. امروز حرفم این است که می‌خواهم تا جایی که می‌توانیم پول جمع کنیم و به آنها برسانیم. عباس بلند شد و دست به جیب کرد و پولی برداشت و روی میز گذاشت و گفت اول از خودمان شروع کنیم، بعد از دیگران... پشت سرش بقیه هم به ترتیب هر مقداری که می‌توانستند به آن خانواده کمک کنند پول گذاشتند. عباس در هر کار خیری پیشقدم بود.»

عباس تک تیرانداز بود و در عملیات بدر شرکت کرد. وقت اعزامش گفتم: «خوش به حالت داداش!» خیلی زود منظورم را متوجه شد و گفت: «ناراحت نباش! من به جای تو هم جبهه هستم، تو باش و به مادر و خواهر رسیدگی کن!»

■ فرم‌های ثبت‌نام
یک روز به اتاق ثبت‌نامی‌های جبهه رفتم. اتاق ثبت نام پر از داوطلب بود. هر کس سعی داشت زودتر فرم را بگیرد و پر کند. انگار می‌ترسیدند تمام شود و آنها جا بمانند. عباس هم آن طرف میز در احاطه جمعیت، فرم را با نظم خاصی به بچه‌ها می‌داد. به دست هر کس که می‌داد می‌گفت: «آفرین به شما! جبهه به شما نیاز دارد.»

■ اهل حیا و حجاب
عباس بسیار اهل حیا بود. یک روز از بازار می‌گذشتم عباس را دیدم. سرش پایین بود. متوجهم نشد. دستی به کتفش زدم و گفتم: «کجایی پسر؟ زمین را نگاه می‌کنی؟» گفت: «بچه‌های ما شهید می‌شوند و یک عده بی‌توجه به خون شهدا، اینطور بی‌بند و بار هستند. نمی‌خواهم چشم در چشم‌شان بشوم.»

■ کتابخانه مسجد
همراه بچه‌ها و تعدادی از دوستان کتابخانه‌ای را در تکیه‌گاه نجفی مسجد به پا کرده بودیم. کتابخانه ما مجموعه‌ای از کتاب‌های مذهبی و معنوی بود. یک روز که سرمان خلوت شد و عباس داشت کتاب‌ها را در قفسه می‌چید، رو به او کردم و گفتم: «فکر نمی‌کردم این همه عضو داشته باشیم!» عباس گفت: «این به برکت کتابخانه‌ای است که در مسجد برپا کردیم. جوان‌های ما به این کتاب‌ها نیاز دارند. تازه یک حس بسیار خوبی که دارد این است که بچه‌ها به مسجد نزدیک‌تر می‌شوند. همین باعث رفت و آمد زیادشان به مسجد خواهد شد.»

■ سرکشی به خانواده شهدا
برادر شهید در ادامه می‌گوید: «یکی از کارهایی که عباس در روزهای پشت جبهه انجام می‌داد این بود که هر زمانی یکی از دوستانش شهید می‌شد، سری به خانواده‌اش می‌زد و شهادت را به آنها تبریک می‌گفت. عباس هر مرتبه که این اتفاق می‌افتاد، با چشمانی اشکبار می‌گفت خدا کند من هم روزی شهید شوم و دیگران به خانواده‌ام تبریک بگویند. در آرزوی شهادت بود! نهایتاً برادرم بعد از مدت‌ها حضور در جبهه و شرکت در عملیات بدر در ۲۴ اسفند ۱۳۶۳، با اصابت ترکش به شهادت رسید و پیکرش در ۲۹ اسفند ۱۳۶۳ تشییع و در امامزاده یحیی(ع) تدفین شد.»

پاسگاه زید سال ۶۲- نفر دوم از سمت راست شهید عباس گوهری

■ مصاحبه در جبهه
شهید عباس گوهری در مصاحبه‌ای که با خبرنگاران در جبهه داشت، هدفش را از آمدن به منطقه و رزم با دشمن این‌طور بیان می‌کند: «هدفم به یک انگیزه خلاصه نمی‌شود. اولین انگیزه‌ام پیروی کردن از خط ولایت فقیه و دومین انگیزه‌ام ادامه دادن مسیر با ارزش شهدا و سومین انگیزه من همکاری و همیاری کردن با رزمندگان است. من تابع امر ولایت هستم.
زمانی می‌توانم ولایتمدار بودن خود را به دیگران ثابت کنم که هر چه ولایت فقیه گفت خالصانه و جان بر کف انجام دهم و اعتراضی نکنم.»

وصیتنامه

بخش‌هایی از وصیتنامه شهید گوهری

«برادران و خواهرانم! ما در موقعیت بسیار حساسی قرار گرفتیم و می‌دانیم که تکیه‌گاه ما جز خدای متعال کس دیگری نیست. باید توکل به خداوند داشته باشیم و بکوشیم تا هر نوع فتنه و آشوبی که در این جهان است از بین ببریم و کفر را سرنگون کنیم. می‌دانیم کافران با ما در جنگ نیستند و آنها با آیین ما، با اسلام و قرآن و دستورات الهی در جنگ هستند و می‌کوشند که اسلام را به نابودی بکشانند. باید بکوشیم حتی اگر موقعی لازم باشد جان خود را فدای اسلام کنیم. اما شما که عضو پایگاه‌های مقاومت هستید، تنها نوشتن نام در پایگاه کافی نیست و باید تا سرحد جان بکوشیم. بکوشیم تا سنگر بسیج را محکم نگه داریم و مواظب عوامل نفوذی باشیم! مبادا دشمن به درون سنگر بسیج رخنه کند و شما در عالم خواب باشید و موقعی بیدار شوید که بسیار دیر شده و دیگر پشیمانی سودی نداشته باشد.»

خاطره

شهید رحیمیان نفر اول سمت چپ

گفت‌وگوی «جوان» با برادر شهید جهادگر مسعود رحیمیان که در عملیات والفجر ۸ آسمانی شد

همرزمش را نجات داد و خودش شهید شد

■ مبینا شانلو

روایت‌های برادرانه‌اش بعد از گذشت این همه سال برای او دشوار اما شنیدنی بود، اما به خاطر زنده نگه داشتن یاد شهدا و نام برادر همراهی‌مان کرد. او از برادر گفت، از سرباز فراری زمان شاه، از ولایتمداری برادر و روزهای حضورش در جبهه و نهایتاً از شهادتی که در روزهای عملیات والفجر ۸ نصیبش شد. آنچه در پی می‌آید ماحصل همکلامی ما با مرتضی رحیمیان، برادر جهادگر شهید عملیات والفجر ۸ مسعود رحیمیان است.

■ دانشجوی تکنولوژی
برادرم متولد سال ۱۳۳۵ بود. اهل سمنان که تحصیلات ابتدایی و دبیرستانش را در زادگاهش به پایان رساند. او به درس و علم علاقه زیادی داشت به همین دلیل برای ادامه تحصیل راهی دانشکده تکنولوژی سمنان شد و توانست دیپلم مکانیکش را دریافت کند. او تا فوق دیپلم ادامه تحصیل داد. مسعود برای خدمت سربازی به تهران رفت و همزمان با شروع انقلاب اسلامی و با فرمان امام خمینی از پادگان محل سربازی فرار کرد و به صفوف انقلابی‌ها ملحق شد. او بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و تشکیل جهاد سازندگی به عضویت این نهاد در آمد.

■ شهادتی که لیاقت می‌خواهد!
با شروع جنگ تحمیلی از طریق جهاد، داوطلب اعزام به جبهه‌های نبرد شد و در جبهه مسئول تعمیرگاه بود و با همین عنوان بارها به مناطق غرب و جنوب کشور اعزام شد. او در جبهه در رفت و آمد بود. یک مرتبه که تازه از جبهه برگشته بود برای یکی از دوستانش کاری پیش آمد و از مسعود درخواست کرد به جایش به مأموریت برود. او هم قبول کرد. هنگام حرکت دوستش آمد و گفت: «مسعود! نمی‌خواهد به جبهه بروی، هر جوری باشد خودم می‌روم.»
مسعود گفت: «برای چه؟» دوستش گفت: «خواب دیدم شهید می‌شوی.»
مسعود گفت: «برو به کارهایت برس. شهادت لیاقت می‌خواهد و نصیب هر کسی نمی‌شود. بعد هم سوار اتوبوس شد و رفت.»

■ شهادتش را شوخی گرفتم
حاج حسین دولتی یکی از همرزمان شهید از لحظه شهادت مسعود برای ما اینگونه روایت می‌کند: کسی فکر نمی‌کرد منطقه را بمباران کنند. هوا سرد بود و بارانی، اما هواپیماهای دشمن حمله را شروع و تمام منطقه را بمباران کردند. من هم زخمی شدم. مسعود از سنگر بیرون پرید و آمد کمکم. گفتم: «مسعود! مگر نمی‌بینی دشمن دارد بمباران می‌کند، برو پناه بگیر!»
ولی او کار خودش را انجام می‌داد. مرا بغل کرد. به سنگر رساند و گفت: «حالت خوبه حاجی؟»
گفتم: «آره، خوبم!»
در همان لحظه بمب دیگری منفجر شد و مسعود شروع به گفتن شهادتین کرد. گفتم: «مسعود! پاشو شوخی نکن، حالا حالاها تو شهید نمی‌شوی.»
دیدم حرکت نمی‌کند. دوباره گفتم: «پاشو فیلم بازی نکن!» ناگهان متوجه شدم سینه‌اش ترکش خورده است و از قلبش خون می‌آید. لب‌هایم را روی لب‌هایش گذاشتم. نفس‌های آخرش را می‌کشید. سریع او را به بیمارستان صحرایی رساندم، ولی در میان راه به شهادت رسید.

خبر شهادتش نه تنها برای خانواده‌اش که برای بسیاری تلخ بود. دوستانش با شنیدن خبر شهادتش خیلی متأثر شدند؛ مردم هم همین طور. او کمک‌رسان و خیرخواه مردم بود. بعد از شهادتش پیرزنی را دیدم که گریه می‌کرد. گفتم: «چرا گریه می‌کنی؟» گفت: «شهید مسعود خیلی به ما کمک می‌کرد. با ماشین خودش برای ما نفت می‌آورد و مایحتاج‌مان را تأمین می‌کرد.»

■ خیرخواه مردم
خبر شهادتش نه تنها برای خانواده‌اش که برای بسیاری تلخ بود. دوستانش با شنیدن خبر شهادتش خیلی متأثر شدند؛ مردم هم همین طور. او کمک‌رسان و خیرخواه مردم بود. بعد از شهادتش پیرزنی را دیدم که گریه می‌کرد. گفتم: «چرا گریه می‌کنی؟»
گفت: «شهید مسعود خیلی به ما کمک می‌کرد. با ماشین خودش برای ما نفت می‌آورد و مایحتاج‌مان را تأمین می‌کرد.»

■■■

پدر شهید وقتی خبر شهادت فرزندش را در ۲۱ بهمن ۱۳۶۴ شنید دست به قلم شد و اینگونه برای شهادت فرزندش شعر سرود:
با دلی پر خون به دست کافران گشتی شهید
در جهان از ظلم و کین بغثیان گشتی شهید
روسفیدم کردی ای محبوب من گشتی شهید
بی‌پناهم کردی لیک از بهر حق گشتی شهید
همدمت زهرای مرضیه است در خلد برین
چونکه در والفجر هشت با نام او گشتی شهید

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۹۸۵

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
	■														۱
		■							■						۲
			■							■		■			۳
				■			■				■				۴
	■					■				■				■	۵
		■			■								■		۶
				■				■				■			۷
			■				■				■				۸
		■				■				■					۹
	■								■			■			۱۰
■				■				■					■		۱۱
			■				■			■					۱۲
		■		■							■				۱۳
					■							■			۱۴
													■		۱۵

از راست به چپ

■ ۱- باشگاه شیاطین سرخ و قهرمان لیگ‌قهرمانان اروپا در ۲۰۰۸-۲۰۰۷ ■ ۲- خودروی مسافربر شهری- شرکت ملی نفت عربستان- چاشنی سالاد ■ ۳- تیر پیکاندار- شیوه فروش اموال دولتی- رحمدلی ■ ۴- غلط‌گیر اداری- قطعی برای کاغذ- ریشه- شیره درخت بلوط ■ ۵- ماهوت‌پاک‌کن- همراه تب- فرزند زکریا ■ ۶- از ماهی‌های نوحی سردسیر- کشیش- حرف توفیر ■ ۷- دنباله‌رو سوزن- دوستی- بنو سیاه- مستمری ■ ۸- رد پا- کشور عجایب- دستار- پایتخت قدیم مراکش ■ ۹- حنا- بالشتک نان‌پزی- نسخه تدوین نشده فیلم- یونجه ■ ۱۰- عدد هندسی- دشمن سخت- غذای ایتالیایی ■ ۱۱- دیلم- شک- فلسفه ارسطو ■ ۱۲- آبرو- بندگی- محاسن- بخشش ■ ۱۳- لایه محافظ زمین- آزادیخواه- همراه ناله ■ ۱۴- رطوبت- به صورت بی ضابطه و نسنجیده- آمر بمباران اتمی ژاپن ■ ۱۵- کنایه از کار و سرگرمی با هم است

از بالا به پایین

■ ۱- پارچه روبالشی- از ورزش‌های آبی ■ ۲- دوستی که آب به آسیاب دشمن می‌ریزد- گل شب‌بو- قطعی ■ ۳- کشور اروپایی- بی‌حس- زوجه- فلز تمدن ■ ۴- از گنجشک‌سانان- سنگ چاقوتیزکنی- رب‌النوع- ناچیز ■ ۵- حرف زمین‌شوی- تقویت رادیویی- مروارید- پوست درخت خرما ■ ۶- مسلمانان مسلمانان مسلمانی .../ازین آیین بی‌دینان پشیمانی پشیمانی- از اسامی بانوان ■ ۷- رمز عملیات والفجر هشت- دارو- پذیرفتن ■ ۸- پشت سر- بوی گوشت و تخم‌مرغ گندیده- شکستن- مکر و حیله ■ ۹- جانشین- خیس آذری- زینت ■ ۱۰- هر ... را رفتنی است- دریاچه دیدنی اردبیل ■ ۱۱- خوردنی نامأکول- متضاد باطل- خطای نرم‌افزاری- عید ویتنامی ■ ۱۲- ضمیر مخاطب- شدنی- دشنام- حیا ■ ۱۳- نظر انتخاباتی- خاموش فرنگی- دندان تیز درندگان- گشوده ■ ۱۴- آدامس- کشیک- گاهی پیش‌درآمد توفان می‌شود ■ ۱۵- اسیر و گرفتار- گوارا

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۱		۲				۶		
						۴	۵	۳
۴			۶		۳			
						۱	۷	
			۴	۷	۶			
۳	۹					۲		
	۶		۳					
			۵		۹			۷
	۱						۹	۲

۲	۹	۳	۴	۶	۷	۵	۱	۸
۸	۶	۷	۹	۱	۵	۳	۴	۲
۴	۱	۵	۸	۲	۳	۷	۶	۹
۶	۴	۲	۷	۵	۱	۸	۹	۳
۷	۳	۹	۶	۸	۴	۱	۲	۵
۵	۸	۱	۲	۳	۹	۴	۷	۶
۱	۲	۸	۳	۷	۶	۹	۵	۴
۳	۵	۴	۱	۹	۲	۶	۸	۷
۹	۷	۶	۵	۴	۸	۲	۳	۱

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۶۹۸۴

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
پ	ا	ن	و	ت	■	و	م	و	س	■	ر	ت	س	ب	۱
ی	م	و	ت	ا	ن	ا	■	ی	ر	و	ا	ک	ی	ر	۲
ش	ر	ا	■	س	ا	ک	ا	ر	ا	ک	■	و	ا	و	۳
و	ی	■	ل	ی	ا	س	و	■	ی	ل	ل	ی	■	ک	۴
ا	ک	ت	ا	■	م	ی	ل	ه	■	ا	م	ن	و	ر	۵
ز	ا	و	ه	ا	■	ل	ی	و	د	■	ا	ی	ر	ا	۶
■	■	د	ه	ش	م	■	و	ر	م	ی	ن	■	ی	س	۷
د	ر	ه	■	ت	ح	ا	ر	ت	س	ا	■	ا	د	ی	۸
ی	و	■	م	ی	ر	ک	ت	■	ه	ر	د	ب	■	■	۹
پ	ی	د	ا	■	ر	ا	و	ن	■	ن	و	ر	ا	ک	۱۰
ل	ه	ا	ل	ه	■	ر	ی	ا	ب	■	ا	و	ل	ا	۱۱
م	■	ر	ه	ا	ق	■	س	ر	ا	ن	ب	■	ت	س	۱۲
ا	س	ا	■	ت	ر	ا	ت	س	و	م	■	ک	ی	پ	۱۳
س	و	ی	س	ف	ن	ک	■	ی	ر	و	ا	د	ا	ی	۱۴
ی	ر	ی	س	■	ی	س	ی	س	■	د	و	ر	م	ن	۱۵